یادداشت

افسانه‌ای از خشم و هیاهو

یادداشتی بر رمان سفر به انتهای شب

شهرام رستمی

بخش اول

سلین نام مستعار لویی فردینان‌دتوش (۱۹۶۱-۱۸۹۴) پزشک و نویسنده فرانسوی است. سفر به انتهای شب که اول بار در سال ۱۹۳۲ چاپ شد، بسیار مورد توجه محافل ادبی پاریس و دنیا قرار گرفت و حتی شاهکار شناخته شد.

۱- رمان بلند سفر به انتهای شب روایتی به ظاهر نیمه اتوبیوگرافیک از سلین است که واقعیت و اغراق را دستمایه کار خود دارد. روایتی سرد و جذاب و مملو از نظریات قاطع- البته از نگاه راوی- درباره مفاهیمی همچون عشق، زندگی، مرگ و واقعیت. روایتی فریبنده که شکست‌های راوی‌اش را پررنگ می‌کند و خواننده را نیز با خود می‌برد. «همه را می‌برد تا دیگر هیچ‌کس حرفشان را هم نزد.» (آخرین جمله کتاب سفر به انتهای شب سلین ترجمه فرهاد غبرایی).

باردامو سرگردان میان ماجراهایی است که مدام زنگ جدایی و مرگ را در گوشش به صدا در می‌آورند. او همیشه و از همه جا فراری است. «مرضم این است که از همه جا فرار کنم.» (ص ۲۴۱)

جنگ، فقر، بیماری و حتی عشق که البته نوع بیمار آن جان آدم‌های دور و برش را مدام می‌گیرد، واقعیت لاعلاج او است. تمام ماجراهای کتاب ماجراهای فرار است. فرار از جنگ، مرگ، فقر و مرض. فرار از ناپایداری‌های درون. سفری که تمامی ندارد. صحنه‌های اولیه رمان عمدتاً به مونولوگ‌ها و دیالوگ‌های راوی آنارشیست ـ فردینان باردامو- اختصاص دارد که در آن روایتی امپرسیونیستی از جنگ به تصویر کشیده می‌شود. باردامو آدمی است ماجراجو، ترسو، پرسه‌گرد، لاابالی، بی‌هدف، متقلب و جو زده که طنز و بیشتر هزل را دستمایه حرکت‌های پیکارسک خود کرده است. او همچون سلین نه دل خوشی از گذشته دارد و نه از آینده: «من همیشه به‌خاطر شناختی که از گذشته دارم، وحشت شدیدی از آینده و از خفت‌هایی داشته‌ام که با خودش می‌آورد.» (نقل به مضمون از سلین)

شخصیت‌های رمان‌های سلین (دست‌کم در دو کار از او که به فارسی ترجمه شده: مرگ قسطی و سفر به انتهای شب) به آدم‌هایی می‌مانند که روی لایه‌ای ضخیم از کثافت و فلاکت رها شده باشند. چنان که فرصت ایستادن و ماندن در یک نقطه را ندارند. مرگ در این ماجراهای گروتسک امان نمی‌دهد. پیوسته به دنبال آدم می‌دود و نعره می‌زند. فرصت ایستادن و نظاره‌کردن زیبایی زندگی نیست. در کتاب کمتر سکانس شیرین و دلپذیر وجود دارد، اگر هم باشد، مکث‌هایی است برای سکانس بعدی که احتمالاً ماجرای فلاکت‌بار دیگری است، در حقیقت تصاویر شورانگیز این سفر همچون فشفشه‌هایی در تاریکی هستند که زیبایی‌شان به‌خاطر مرگ زودرس و پس‌زمینه شب است و دیگر هیچ. «هر جا که باشی به ندرت اتفاق می‌افتد که زندگی سراغت بیاید و کاسه‌ای زیر نیم کاسه کثافتش نباشد.» (ص ۱۹۱)

سلین با زبانی لخت و رکیک به قلب واقعیت می‌زند و به

این ترتیب تلخی ماجرا را کمی می‌گیرد. جملات مغرضانه و پرنیش و کنایه‌اش و قطعی گویی‌ها و مطلق‌انگاری‌های تحریک کننده‌اش بازنمودی است از غلیان‌های احساسی او و برداشت‌های کاملاً شخصی در مواجهه با واقعیت‌هایی که به او اصابت می‌کنند و او را بدل به انسانی متنفر از هر چه که در دنیای واقعی می‌گذرد، می‌سازند: «صاحب‌خانه از هر کثافتی، کثافت‌تر است»، «ده یعنی چاله چوله‌هایی که تمامی ندارد، خانه‌هایی که مردمش هیچ وقت نیستند و راه‌هایی که به هیچ کجا ختم نمی‌شود،» «شکست بزرگ در هر موردی فراموشی است، مخصوصاً فراموشی چیزی که آدم را از بین برده و فرصت نداده که بداند آدمیزاد تا چه حد پست است»، «اعتماد داشتن به آدم‌ها خودش تا اندازه‌ای مردن است»، «دنیا فقط کشتن بلد است، روی تو می‌چرخد و درست مثل خفته‌ای که کک‌هایش را با غلت‌زدن بکشد تو را از بین می‌برد» و . . .

سلین معتقد بود که تنها از راه اغراق و واژگونی تجربه می‌توان به حقیقت دست یافت. از این‌رو دست بردن در واقعیت آن هم به شکلی بی‌رحمانه، متشنج و با بزرگ‌نمایی مایه کار او است. آن هم با زبانی که خاص خود سلین است. زبانی که واقعیت‌های تلخ کوچه و بازار را با ترفندها و قصه‌سازی‌هایش پررنگ‌تر و خشن‌تر می‌کند. شاید موفقیت رمان بیشتر در رویکرد سلین به زبان است و سلین این زبان را زیسته بود. شاید او غیر از این نمی‌توانست بنویسد. بدین‌ترتیب تصویری که ما از جهان رمان‌هایش داریم به قول گادامر ساخته جهان نیست. زاده زبان او است. داستان‌های سلین گرته‌برداری دقیق از واقعیت نیست، بلکه دست‌چینی است از واقعیت و رویدادها و خلاصه‌ای جذاب از گونه‌ای زندگی توام با هذیان و اغراق‌هایی که خواننده احساس نمی‌کند که آنچه می‌خواند واقعیتی دستکاری شده است، بلکه دست بالا به این می‌رسد که مگر این همه ناامنی و بدبختی و فلاکت ممکن است؟ نه، نه ممکن نیست. گویی سلین به روایت جهنمی می‌پردازد که اکنون دیگر در آن نیست اما ماجرا ادامه دارد. اگرچه همیشه بدتر از آنچه هست ممکن است ولی نه بدتر از این زندگی در حال روایت. این دیگر سفر به انتهای شب است!

جنگ، فقر و مرض به سراسر زندگی و آثار سلین سرایت کرده است. تبعات همه اینها در به دری، دروغ، نارو، بیماری‌های لاعلاج، بی‌تفاوتی و خشم است. مثل اینکه راوی و همدستانش بلاکش همه آدم‌ها و تقدیرهاشان می‌شوند و زحمت این همه را در کشمکش مدام با حوادث و رویداد بر خود هموار می‌کنند.

درباره روبرت بلای شاعر بلندآوازه غزلسرای آمریکا

تصمیم گرفت شاعر بماند

ضیاء موحد

از قرار معلوم روبرت بلای شاعر، منتقد ادبی، مترجم و سیاسی‌نویس آمریکا همراه کلمن بارکز مترجم معروف مولانا به دعوت دانشگاه تهران به ایران می‌آید. روبرت بلای که در آستانه هشتادسالگی همچنان از چهره‌های فعال و موثر ادبیات جهان است شخصیتی است محبوب و محترم که نمی‌توان ابعاد گوناگون کارها و آثار او را در این مختصر معرفی کرد. آنچه مرا به نوشتن این یادداشت موظف کرده است، تا آنجا که به ادبیات و به‌خصوص شعر ایران ربط دارد، جنبه مثبت و ضمناً جنبه منفی کار او است. منفی از آن جهت که، تا آنجا که می‌دانم برخلاف کوشش او در پیدا کردن و معرفی شاعران نروژی، سوئدی، اسپانیایی، آلمانی، هندی و شاعران کلاسیک ایران عنایتی به شعر نو ایران نداشته است. جالب توجه است که بدانیم روبرت بلای نخستین کسی است که پابلو نرودا، تراکل، غالب و توماس ترانسترومر (شاعر سوئدی) و چند شاعر دیگر از کشورهای مختلف را به آمریکائیان معرفی و آثار آنان را ترجمه کرده است اما در این میان اثری از نام شاعران معاصر ایران دیده نمی‌شود. اما آنچه مهم است جنبه مثبت کار او یعنی معرفی غزل و بالاتر از آن غزل‌سرایی اوست که کاری بدیع بوده است.

نخست باید این نکته را بگویم که ما همیشه در ترجمه «غزل» و «قصیده» به انگلیسی یا «sonnet» و «ode» به فارسی مشکل داشته‌ایم. ترجمه دو اصطلاح اخیر به فارسی «غزل» و «قصیده» نیست تا آنجا که به غزل مربوط می‌شود، خوشبختانه روبرت بلای شاید نخستین شاعر غربی باشد که به تفاوت غزل و sonnet به دقت پی برده است. شایسته است که نخست خلاصه نظر او را در این مورد بیاورم. آنچه در اینجا نقل به معنی می‌کنم برگرفته از مصاحبه‌ای است که روبرت بلای با فرانسیس کوین حدود سه سال پیش کرده است.

روبرت بلای در پاسخ کوین که از او توضیحی در باب غزل اسلامی می‌خواهد می‌گوید یکی از خویشاوندان او چند سال قبل از او می‌خواهد که شعرهایی از غالب شاعر هندی قرن نوزدهم را از زبان اردو ترجمه کند و این آغاز آشنایی او با غزل می‌شود. به عقیده بلای غزل مرکب از سه تا پانزده بخش یا بند (stanza) است با دو ویژگی چشمگیر بدین شرح:

۱- شاعر در هر بند [در اینجا «بند» را باید همان «بیت» یا مجموعه چند بیت دانست] موضوع را تغییر می‌دهد. یک بند ممکن است شعری عاشقانه باشد، بند دیگر عارفانه و بند بعدی شکوه‌ای در باب زندگی خصوصی شاعر.

۲- دومین ویژگی این است که شاعر هرگز موضوع شعر خود را بیان نمی‌کند. در سنت غرب، شاعر ممکن است شعری را با سطر «بیا با هم زندگی کنیم و عشق من باش» شروع کند و در همان موضوع شعر را ادامه دهد.

این دو ویژگی که روبرت بلای برمی‌شمارد در واقع همان وحدت مضمون نداشتن غزل است که امروز اصطلاح «پاشان» بودن را برای آن به کار می‌بریم. نکته دیگر هم که ارتباط به همین پاشان بودن دارد، عنوان نداشتن غزل فارسی است. عنوان‌هایی که ما امروز برای غزل‌ها به کار می‌بریم کاری است تازه و گاهی گمراه‌کننده، به‌خصوص برای غزل‌های شاعران قدیم که از مضمونی به مضمون دیگر می‌رفتند.

در این بخش از گفت‌وگو پرسشگر می‌گوید این گونه شعر وظیفه خواننده را دشوار می‌کند زیرا وقتی موضوع غزل معین نباشد خواننده یا شنونده ناچار می‌شود با دقت بیشتری به شعر توجه کند. روبرت بلای این نکته را می‌پذیرد و می‌افزاید که غزل متعلق به سنت شعری فرهیخته‌ای است با ارجاعات فراوان به شعرها و شاعران دیگر.

کوین با توجه به این نکته [و این نکته ظریفی است] می‌پرسد آیا غزل محصول جامعه‌ای اشرافی نیست؟ پاسخ بلای به درستی منفی است. به عقیده بلای غزل عاشقانه ریشه در زبان عربی دارد. این قالب را ایرانیان تعالی دادند و در قرن دوازدهم در ایران و هند گسترش یافت [که البته این موضوعی است محل تأمل]. بعضی از غزلسرایان صوفی بودند که از مال دنیا چیزی نداشتند. سنایی می‌گوید: «اگر پنج روز نتوانستی بدون غذا سر کنی لاف از صوفیگری مزن» بنابراین غزل شعر اشرافی نیست.

پرسش دیگر این است که آیا غزل شعر آزاد است. در اینجا نیز جواب بلای به درستی منفی است. وی به قواعد فراوان غزل اشاره می‌کند و به‌خصوص از ردیف نام می‌برد که غیرعادی‌ترین عنصر برای غربیان است. آنگاه به غزل حافظ با ردیف «مارابس» اشاره می‌کند و ترجمه این بیت را می‌آورد:

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس

آنگاه به خواهش کوین غزلی از خود را با ردیف at dawn می‌خواند. در غزل بلای ردیف پس از هر سه مصراع می‌آید.

آنچه روبرت بلای در این مصاحبه در باب غزل فارسی می‌گوید به خوبی نشان می‌دهد که به تفاوت غزل فارسی با آنچه در انگلیسی سانت می‌نامند توجه کرده است اما اینکه پاشان بودن غزل یعنی وحدت موضوع نداشتن آن یا قواعد آهنین آن و همچنین ردیف داشتن می‌تواند پس از آن همه سابقه غزل در ایران آینده‌ای داشته باشد مسئله‌ای است که گمان می‌کنم شعر نو ایران سالیانی است تکلیف خود را با آن روشن کرده است. تفنن چیزی است و راهی برای آینده نشان دادن چیز دیگر. آنچه برای روبرت بلای نو و هیجان‌انگیز است ما قرن‌ها تجربه و کهنه کرده‌ایم. اما این همه دلیل آن نیست که اگر غزلی زیبا سروده شد از آن لذت نبریم یا شاعر امروز مجاز نباشد غزلسرایی کند. الیوت شاعری که روبرت بلای نه با احترام که با عظمت از او یاد می‌کند و دیدار با او را افتخار دوران جوانی خود می‌داند، به شاعران توصیه می‌کند که در هنگامی که نمی‌توانید شعر نو بنویسید مثنوی به شیوه الکساندر پوپ بسرایید تا ذهن خود را برای شعرهای بعدی آماده نگه داشته باشید. غزلسرایی برای شاعران امروز ایران همان حکمتی را دارد که مثنوی نوشتن برای شاعران غربی به شیوه پوپ.

■ شعر منثور

اگر از عقاید بسیار جالب توجه روبرت بلای درباره شعر منثور سخن نگوییم با آنچه درباره غزلسرایی او گفتیم، تصویر گمراه‌کننده‌ای از او کشیده‌ایم.

روبرت بلای نظرها و عقاید شعری خود را در قالب یک نظریه ارائه نکرده است و اغلب به جمله‌هایی کوتاه و مبهم بسنده کرده است. وی در مصاحبه‌ای با پیتر جانسون در پاسخ به این سئوال که: چرا فکر می‌کنید امروز دوره رنسانس شعر منثور است؟ می‌گوید اگر بودلر زنده بود از این فکر تعجب نمی‌کرد. به عقیده بودلر شعر منثور شکل اصلی شعر قرن بیستم خواهد بود.

گیامباتیستا ویکو در ۱۷۴۴ تقویمی در باب سه مرحله بودن فرهنگ دارد که جیمز جویس آن را خیلی دوست داشت. ویکو جهت فرهنگ را از خدایان به قهرمانان و از قهرمانان به مردم عادی می‌داند، یعنی از فرهنگ مقدس در مصر به فرهنگ اشرافیت و از اشرافیت به فرهنگ دموکراتیک در رنسانس. در مرحله قدسی همه کلمه‌ها نشانه هستند و فرم طبیعی سرودهای مذهبی و مقدس است. در یونان و دوره رنسانس، شاهان و ملکه‌ها، تیپ‌های قهرمانی، نظام طبقات، شعر عروضی و نحو پیچیده، قاعده زمان هستند. در مرحله سوم یعنی مرحله افقی، عروض و نحو و طبقات، همه ناپدید می‌شوند و فرم طبیعی نثر است. چنین است که همه ما در باطن تمایل به نثر داریم. این بدان معنی نیست که همه باید شعر منثور بنویسند. سرودها و شعرهای عروضی هنوز فراوانند. به هر صورت زبان دموکراتیک همان گفتار طبیعی است.

روبرت بلای شعر زمان را شعر منثور می‌داند ولی چند سال است که غزلسرایی هم می‌کند آن هم غزل‌های ردیف‌دار. چگونه می‌توان این دو را با هم سازش داد؟

به گمان من غزلسرایی روبرت بلای چیزی جز تفنن نیست. وی در جایی گفته است مسئله امنیت برای او مهمترین چیز است و در ۲۵ سالگی نمی‌توانسته شعرهایی را بنویسد که امروز می‌نویسد زیرا احساس امنیت نمی‌کرده است. اما اکنون با نوشتن شعر منثور این امنیت را به دست آورده است. شعر منثور برخلاف شعر عروضی قید و بندهایی ندارد که شاعر از شکستن یعنی رعایت نکردن آنها هراس داشته باشد. وی می‌گوید جالب‌ترین چیز در مورد شعر منثور این است که هیچ کس تاکنون برای آن معیاری عرضه نکرده است. این گفته روبرت بلای مرا به یاد دوستی می‌اندازد که استعداد شاعری خوبی داشت اما همیشه از، به اصطلاح، باختن وزن می‌ترسید. زمانی شعری برای نشریه‌ای فرستاد که از بخت بد دبیر شعر آن نشریه نادرپور بود. نادرپور با کمال بی‌رحمی شعر را با ذکر غلط‌های وزنی برای او پس فرستاد. از آن روز به بعد دیگر ندیدم شعری بنویسد، اگرچه دغدغه و هراس از وزن پس از رها کردن شعر هم هیچ‌گاه او را راحت نگذاشت. من خود این امنیت را به گونه‌ای دیگر پیدا کردم. حس من از وزن چیزی ذاتی است. هیچ‌گاه، به اصطلاح، وزن را مگر آگاهانه نباخته‌ام. اما اینکه می‌دیدم به خاطر وزن بعضی کلمه‌ها را نمی‌توانم در وزن خاصی به کاربرم احساس امنیت نمی‌کردم تا روزی که نخستین شعر منثور خود را نوشتم. تفصیل این داستان در حوصله این نوشته نیست. منظور من این است شاعری که شعر منثور را محصول جامعه‌ای دموکراتیک می‌داند، غزلسرایی او را نباید جدی گرفت. اگر این کار اقتضای سن شاعر بزرگ عصر ما نباشد باید آن را نوعی سرگرمی و تفنن دانست. نظریات روبرت بلای درباره موسیقی شعر، آهنگ کلمه‌ها، مفاهیمی چون تصویر ژرف (deep image) و شیء ـ شعر (poem ـ thing) به واقع تامل‌انگیز است اما در این مختصر نمی‌توان بدان پرداخت.

■ شاعر سیاسی

از ویژگی‌های روبرت بلای حساسیت او در برابر مسائل اجتماعی و سیاسی است.

شاید آخرین کتاب روبرت بلای (روبرت بلای تاکنون بیش از ۴۰ کتاب منتشر کرده است) کتابی با عنوان «دیوانگی امپراتوری» در سال ۲۰۰۴ باشد. این کتاب در مخالفت با جنگ آمریکا در عراق است. پیش از این هم در ۱۹۶۶ انجمن «نویسندگان آمریکا» را پایه‌گذاری کرد که موضوع آن مخالفت با جنگ ویتنام بود. خاطرات شاعر از مخالفت‌هایی که از استادان دانشگاه گرفته تا مردم عادی با او می‌کردند شنیدنی است. بسیاری پرداختن شعر و شاعر را به مسائل سیاسی کاری عبث می‌دانستند. گروهی نیز تحت‌تاثیر رسانه‌های آمریکا که در چنین زمان‌هایی کاری جز فریب‌دادن مردم ندارند، بیشترین تهمت‌ها و ناسزاها را نثارش می‌کردند. اما وقتی در این زمان جایزه ملی کتاب را برای دفتر شعری به او دادند، جایزه را بی‌درنگ به «دفتر مقاومت» اهدا کرد.

فعالیت اجتماعی دیگر شاعر تشکیل «گروه مردان» بود. روبرت بلای می‌گوید نسل امروز میراث فرهنگی گذشته، شعرهای فولکلوریک داستان پریان و اسطوره‌ها را فراموش کرده‌اند. امروز در آمریکا سن بلوغ یعنی سنی که در آن جواز مشروب‌خواری و گواهینامه رانندگی به تو می‌دهند. برای مبارزه با این طرز تفکر و آشنا کردن مردان با بلوغ واقعی در ۱۹۷۴ گروهی را در کلرادو گرد خود جمع کرد و به بحث و تبادل نظر با آنان و با خواندن شعر و گفتن داستان به آموزش آنان پرداخت. به این گروه زنان نیز پیوستند. فعالیت مهم دیگر روبرت بلای انتشار نشریه‌های «دهه ۵۰»، «دهه ۶۰» و «دهه ۷۰» بود. با این نشریه‌ها خوانندگان با جریان‌های ادبی جهان و شعر شاعران آشنا می‌شدند.

روبرت بلای متولد مینه‌سوتای آمریکا در ۱۹۲۶ و فارغ‌التحصیل هاروارد در ۱۹۵۰ معرف بسیاری شاعران جهان به دنیای انگلیسی‌زبان، مبارز سیاسی، معلم اجتماعی، ناشر نشریه‌های ادبی بلندآوازه و دوران‌ساز، شاعری همتای بزرگترین شاعران معاصر و غزلسرای آمریکایی به سبک شاعران کلاسیک ایران در این هفته مهمان دانشگاه تهران خواهد بود. امیدواریم دعوت‌کنندگان بتوانند دست‌کم شعر معاصر ایران را به او معرفی کنند. بهتر است این مقاله را با پرسش و پاسخ زیر پایان دهیم؛ پرسنده فرانسیس کوین است.

■ روبرت بلای و دانشگاه

■ هرگز فکر کرده‌اید به دانشگاه بپیوندید؟

تصمیم من درباره شاعر ماندن در ۱۹۵۰ گرفته شد. می‌خواستم مانند ویلیام کارلوس ویلیامز، والاس استیونس و الیوت مستقل از دانشگاه‌ها باشم. بی‌تمایلی من تا حدی شاید ناشی از غرور من بود. اما بهترین نوشته‌های من در زمان‌هایی است که تنها هستم. گاهی هنوز به زنم می‌گویم: «می‌دانی، شاید واقعاً باید به دانشگاه می‌پیوستم. آن وقت می‌توانستم خانه کوچکی در جایی از نیوانگلند داشته باشم با ایوانی آفتابی و حقوقی. آنگاه وقتی به دانشگاه می‌رفتم چهره‌های شادانی را می‌دیدم که اشتیاق دیدن مرا دارند.»

زنم می‌گوید: «بله، تو در هر صورت اخراج می‌شدی زیرا هرگز نمی‌توانی جلوی زبانت را بگیری.» شاید راست می‌گوید. احتمالاً من خارج از دانشگاه خوشبخت‌تر از داخل دانشگاه هستم.

چند شعر از روبرت بلای

شعرهای زیر به جز اولی ترجمه مرتضی ثقفیان شاعر ایرانی مقیم سوئد است. با تشکر از ایشان هم برای ترجمه شعرها و هم برای خبری که از آمدن روبرت بلای به ایران به من دادند.

■■■

■ سه رئیس جمهور

■ آندرو جکسون

می‌خواهم اسبی سفید باشم!
می‌خواهم اسبی سفید باشم در آن کوه‌های سبز!
اسبی که می‌دود بر پل‌های چوبی، و می‌خوابد
در آغل‌های متروک . . .

■ تئودور روزولت

وقتی رئیس‌جمهور بودم با دست برهنه حلزون‌ها را خرد می‌کردم.
با لباس زیر می‌خوابیدم در کاخ سفید.
با نی مک می‌زدم کوبایی‌ها را، و لنین هر شب خواب مرا می‌دید.
بیشه درختان بید را از جا می‌کندم. برف را آسیاب می‌کردم و می‌فروختم.
کوه‌های تگزاس برکت خواهد داد غله‌زارهامان را
وقتی نژاد زرد سر می‌رسد.
آنچه به من مربوط می‌شود این است که، می‌خواهم سنگ باشم. Yes!
می‌خواهم سنگی باشم پی نهاده در هزاران سال پیش،
سنگی با ترک‌هایی تقریباً نامرئی!
می‌خواهم سنگی باشم که نگه می‌دارد
گوشه‌ای از خانه کنار دریاچه را، سنگی که
ناگهان بیرون می‌آید و می‌شتابد در شب به
این سو و آن سو،
و تختخواب زناشویی را ساقط می‌کند،
سنگی که می‌جهد در آب و دزد را با خود به اعماق می‌کشاند.

■ جان اف کندی

می‌خواهم جویباری باشم که فرو می‌ریزد-
آبی که از فراز کوه‌ها می‌ریزد، آبی
که همه چیز را حل می‌کند
و هرگز نوشیده نمی‌شود، از حوضچه‌ای به
حوضچه‌ای می‌ریزد؛ از لیوانی به لیوانی.
می‌خواهم هوای دور و برم ناپیدا باشد، در جنبش،
تا بتواند رد شود از کنار صخره‌ها.
می‌خواهم با خودم تخته سنگ‌ها را ببرم ته دره
بعد صعود کنم و سقوط کنم باز در دل فضا:
برق زنان زیر آفتاب مثل کریستال توی بوفه،
پیاله‌ی عمر قدیمی، پیش از آنکه کلیسا
ویرانش کرد.
و وقتی بار سوم صعود می‌کنم، سقوط خواهم کرد
برای همیشه،
زمین را گم می‌کنم، تمام و کمال.

ترجمه: مرتضی ثقفیان

■ گوزن

گوزن شمالی آب می‌خورد در کناره توندرا،
با لب بالایش هم می‌زند خوشه‌های آب را.
چه خنک است آب، سرمای شمال دور.
بادی آرام می‌وزد در عمق کاج‌ها.

■ رانندگی دیرهنگام در شهر برای پست‌کردن یک نامه

شبی است سرد و برفی. خیابان اصلی خالی است.
تنها چیز جنبنده بوران است.
دریچه‌ی صندوق پست را که پس می‌زنم آهن سردش
را حس می‌کنم.
انزوایی در این شب برفی است که دوستش دارم.
دلم می‌خواهد برانم در این اطراف و کمی بیشتر وقت
تلف کنم.

■ بارش برف در بعدازظهر

I
علف تا نیمه پوشیده از برف است.
این از آن برف‌ها است که دیروقت عصر شروع
می‌شود،
و حالا خانه‌های کوچک رو به تاریکی می‌روند آن
پائین در علف.
II
اگر دست‌ها را دراز می‌کردم پائین، به سوی زمین
پر می‌شدند از تاریکی!
آنجا همیشه نوعی تاریکی است، که نمی‌بینیم.
III
برف که سنگین می‌شود، رنگ می‌بازند بیش از پیش
ساقه‌ها،
و انبار نزدیک‌تر می‌شود به خانه.
انبار حرکت می‌کند کاملاً تنها، در
توفانی تند.
IV
انبار پر است از غله و حالا می‌آید به
جانب ما،
چون ناوی وزیده به این سو در توفان
دریاچه؛
ملاحان روی عرشه کور بوده‌اند همه، از سال‌ها سال
پیش.

■ گربه در آشپزخانه

آیا پسری را شنیده‌اید که کنار آب‌های سیاه راه
می‌رفت؟
چیزی بیش از این نمی‌گویم.
بگذارید چند سالی صبر کنیم.
می‌خواست کسی به درونش آید.
گاهی مردی کنار برکه‌ای راه می‌رود
و دستی او را به درون خود می‌کشد
قصدی در کار نبود
برکه تنها بود یا نیاز به کلسیم داشت
استخوان‌ها کفایت می‌کردند
بعد چه اتفاقی افتاد؟
کمی شبیه باد شبانه بود
که آرام است، آهسته حرکت می‌کند
مانند زنی پیر آه می‌کشد
دیر وقت شب در آشپزخانه
ماهی تابه را به اطراف حرکت می‌دهد،
آتشی روشن می‌کند
غذایی برای گربه آماده می‌سازد

ترجمه‌ها: ضیاء موحد

گزارش خبری

قهرمانان گورها

شرق: نشست هفتگی شهر کتاب مرکزی این بار به نقد و بررسی کتاب قهرمانان و گورها نوشته ارنستو ساباتو و با ترجمه دکتر مصطفی مفیدی اختصاص داشت. این نشست پنجم اردیبهشت‌ماه با حضور علاقه‌مندان در شهر کتاب برگزار شد.

در ابتدای این نشست دکتر مصطفی مفیدی ضمن برشمردن شباهت‌های این اثر با فیلم سوته‌دلان علی حاتمی درخصوص این اثر گفت: باز هم قصه انسان است که تضادهایش از هم دریده‌اند. قصه مهربانی و پاکدلی است که بی‌رحمی‌ها و ترفندهایش مسخ می‌کنند، باز هم قصه انسان است، اسیر سرنوشت، محکوم جبر واقعیت‌های سرسخت گریزناپذیر که از خود اختیاری ندارد، نمی‌توان او را محکوم کرد، نمی‌توان بر او حکم کرد، نمی‌توان در او داوری کرد، بل باید بر او رحمت آورد و گریست.

وی درباره ارنستو ساباتو تصریح کرد: ارنستو ساباتو رمان‌نویس، منتقد ادبی و مبارز سیاسی آرژانتینی تا مدت‌ها عضو حزب کمونیست آرژانتین بود و بعدها از حزب برید و به اومانیسم روی آورد و زندگی ادبی خود را آغاز کرد. او در عین حال یک فیزیکدان بسیار برجسته است که پس از جنگ به کلی علم و فیزیک را کنار نهاد و به ادبیات روی آورد. ساباتو یکی از برجسته‌ترین چهره‌های روشنفکری آرژانتین است که نه تنها به سبب آثارش بلکه به علت نقش چشمگیری که به منزله ندای خرد و اخلاق در برابر رژیم‌های نظامی ستمگر ایفا کرده است به مقام بین‌المللی ممتازی نائل شد و به نشر علم و آگاهی پرداخت. ساباتو در سال ۸۵ به علت چهار دهه تلاش ادبی، موفق به دریافت جایزه میگل سروانتس شد که معادل جایزه نوبل در اسپانیا است. آثار او مورد ستایش عمیق آلبر کامو و توماس مان واقع شده است. او در آثارش عمدتاً به شرح و تحلیل انسان در آزاد ساختن خود از بغرنجی‌های روانشناختی می‌پردازد.

در ادامه این نشست محمدحسن شهسواری درخصوص تاثیرگذاری داستایوفسکی و تولستوی بر نویسندگان پس از خود تصریح کرد: روژه مارتن دوگار معتقد است که بعد از بزرگان روس تاریخ رمان‌نویسی یا ادامه راه تولستوی است و یا ادامه راه داستایوفسکی. البته به لحاظ تکنیک و ساختار رمان این حرف چندان پذیرفتنی نیست چون رمان در این حیطه راه جداگانه‌ای را پیموده است. اما از لحاظ نگاه به جهان پیرامون اگر نگاهمان را هم‌افق با دوگار کنیم، نویسندگان قرن بیستم یکی از این دو راه را رفته‌اند. نگاه داستایوفسکی به جهان، یک نگاه مایکروسکوپی است و نگاه تولستوی یک نگاه میکروسکوپی. داستایوفسکی جهان را چنان خرد می‌کند تا به بشر و روح او برسد و آن را زیر تیغ جراحی قرار دهد تا امیال و سرشت او را در برخورد با این جزئیات و اتفاقات خرد بررسی کند. برای همین است که رمان‌هایش در برابر تفاسیر روانشناختی خوب جواب می‌دهد و به همین دلیل است که فروید برادران کارامازوف را یکی از سه اثر برتر تاریخ ادبیات می‌داند. اما تولستوی در آثارش سعی دارد به بازسازی و کشف جهان پیرامون و نیروهایی که این جهان را ساخته‌اند و انسان را در چنبره خود قرار دادند، بپردازد. شاید به همین دلیل است که تفاسیر جامعه‌شناسی یا فلسفی در آثار تولستوی نمود بهتری

می‌یابند. شهسواری در توضیح پیروی از الگوی کلان در رمان ساباتو یادآور شد: نویسندگان از جهت تعریفی که خود از رمان دارند به دو گروه ایده‌آلیست و پراگماتیست تقسیم می‌شوند. ایده‌آلیست‌ها بیشتر تحت‌تاثیر فرهنگ ژرمنی ـ اسلاو هستند و از الگوی کلان زندگی که شامل کودکی، جوانی و پیری است، پیروی می‌کنند. آنها در رمان‌هایشان سطح مسئله مورد کاوش را تا سال‌های اولیه انسان پی می‌گیرند. گروه پراگماتیست‌ها که غالباً پیرو فرهنگ آنگلوساکسون هستند بیشتر از الگوی خرد در زندگی تبعیت می‌کنند و در واقع الگوی آنها سرشار از تکرارهای مدام است و در بیشتر موارد بی‌معنا به نظر می‌رسد. بنابراین سطح مسئله مورد بررسی آنها هم خرد است. نویسندگان آمریکایی و انگلیسی بیشتر از این روش پیروی می‌کنند. البته منظور این نیست که پراگماتیست‌ها به سئوالات اولیه بشر نمی‌پردازند. اما تفاوت این دو گروه این است که ایده‌آلیست‌ها این گرایش را آگاهانه در آثارشان به کار می‌برند و به تفصیل شرح می‌دهند اما پراگماتیست‌ها این گرایش را آگاهانه به کار نمی‌برند و از رمان چنین انتظاری را ندارند که به این سئوالات اساسی جواب بدهد. هرچند که در سطحی دیگر آنها هم به این سئوالات پاسخ می‌دهند. نیمه دوم قرن بیستم به نظر غلبه کامل گرایش پراگماتیست‌ها است. ساباتو در رمانش برخلاف جریان نویسندگان هم‌نسل و هم‌نژاد خود از الگوی کلان ایده‌آلیست‌ها پیروی می‌کند. به همین دلیل است که به نظر برخی از خوانندگان این رمان بیشتر از حیث ساختار و روایت یک رمان قرن نوزدهمی به نظر می‌رسد. در ادامه این نشست دکتر عباس پژمان درباره رمان‌های آمریکای لاتین اظهار داشت: رمان قهرمانان و گورها در میان رمان‌هایی که تاکنون از نویسندگان آمریکای لاتین به فارسی ترجمه شده یکی از بهترین‌ها است. رمان آمریکای لاتین از حیث تکنیک چیز چندان جدیدی را در خود ندارد، آنچه بعضی از رمان‌های آمریکای لاتین را درخور توجه و خواندنی می‌کند، فرهنگ و زندگی مردم آمریکای لاتین، زبان غالباً زیبا و شاعرانه و توجه این نویسندگان به امر داستان‌گویی است. اصالت رمان‌های آمریکای لاتین هم منحصر به بومی بودن آنها است. فرهنگ مردم آن سرزمین آکنده از عجایب و غرایب است. رمان آمریکای لاتین نیز به تبعیت از دیگر نقاط دنیا متاثر از رمان اروپا است. ارنستو ساباتو مدتی هم در فرانسه زیسته بود و با نویسندگان فرانسه حشر و نشر داشت.

وی درخصوص نقاط قوت این اثر گفت: قهرمانان و گورها رمانی چندصدایی است که شخصیت‌های مختلفی با صداها و ذهنیات گوناگون در این رمان به سخن درمی‌آیند. این صداها بسیار طبیعی با هم تلفیق شده‌اند و خواننده احساس نمی‌کند که در حال خواندن یک رمان چندصدایی است و هیچ تصنعی ایجاد نشده است. دیگر مزیت کتاب استفاده از مزایای رمان سوررئالیستی است.